

بررسی جلوه‌های عشق الهی و عشق انسانی در ادبیات غنایی و عرفانی با تکیه بر غزل‌های حافظ و غزلیات مولانا

سمیرا بیژنی^۱

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: samirabizhani60@gmail.com

چکیده

عشق یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در ادبیات فارسی است که در آثار شاعران بزرگ، به‌ویژه حافظ و مولانا، جایگاهی محوری دارد. این پژوهش با هدف بررسی جلوه‌های عشق انسانی و عشق الهی در ادبیات غنایی و عرفانی، با تکیه بر غزل‌های حافظ و غزلیات مولانا انجام شده است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای است. در این مقاله ابتدا مفاهیم عشق انسانی و عشق الهی در سنت ادبی و عرفانی فارسی تبیین شده و سپس جلوه‌های این دو نوع عشق در شعر حافظ و مولانا بررسی و تحلیل شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در غزل‌های حافظ، عشق غالباً ماهیتی چندلایه دارد و در مرز میان تجربه انسانی و معنوی قرار می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که معشوق می‌تواند هم جلوه‌ای زمینی و هم نمادی از حقیقتی متعالی باشد. در مقابل، در غزلیات مولانا عشق بیشتر ماهیتی الهی و عرفانی دارد و به عنوان نیرویی بنیادین در سلوک معنوی و رسیدن به حقیقت مطرح می‌شود. در نهایت، بررسی تطبیقی آثار این دو شاعر نشان می‌دهد که هرچند هر دو از زبان نمادین و عناصر مشترک ادبی بهره می‌گیرند، اما تفاوت در نگرش و جهان‌بینی آنان سبب شده است که مفهوم عشق در شعرشان جلوه‌هایی متفاوت و در عین حال مکمل پیدا کند. این امر نشان‌دهنده غنا و گستردگی مفهوم عشق در ادبیات فارسی است.

کلیدواژه‌گان: عشق انسانی، عشق الهی، ادبیات عرفانی، ادبیات غنایی، حافظ، مولانا، غزل فارسی



شیوه استناددهی: بیژنی، سمیرا. (۱۴۰۲). بررسی جلوه‌های عشق الهی و عشق انسانی در ادبیات غنایی و عرفانی با تکیه بر غزل‌های حافظ و غزلیات مولانا. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۱(۲)، ۱-۱۰۱-۸۷.

© ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۶ آبان ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۷ آذر ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴ آذر ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱ دی ۱۴۰۲

The Treasury of Persian Language and Literature

An Examination of the Manifestations of Divine and Human Love in Lyric and Mystical Literature with Emphasis on the Ghazals of Hafez and the Ghazaliyāt of Rumi

Samira Bizhani^{1*}

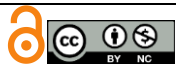
1. MA in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

*Corresponding Author's Email: samirabizhani60@gmail.com

Abstract

Love is one of the most fundamental concepts in Persian literature and occupies a central position in the works of major poets, particularly Hafez and Rumi. This study was conducted with the aim of examining the manifestations of human love and divine love in lyric and mystical literature, with emphasis on the ghazals of Hafez and the Ghazaliyāt of Rumi. The research method is descriptive–analytical and is based on the study of library sources. This article first explains the concepts of human love and divine love within the Persian literary and mystical tradition and subsequently investigates and analyzes the manifestations of these two forms of love in the poetry of Hafez and Rumi. The findings of the study indicate that in the ghazals of Hafez, love generally possesses a multilayered nature and stands at the boundary between human and spiritual experience, in such a way that the beloved may simultaneously represent both an earthly manifestation and a symbol of a transcendent truth. In contrast, in the Ghazaliyāt of Rumi, love predominantly possesses a divine and mystical nature and is presented as a fundamental force in spiritual wayfaring and in attaining truth. Ultimately, the comparative examination of the works of these two poets demonstrates that although both employ symbolic language and common literary elements, differences in their perspectives and worldviews have caused the concept of love in their poetry to assume distinct yet complementary manifestations. This reflects the richness and breadth of the concept of love in Persian literature.

Keywords: *Human Love, Divine Love, Mystical Literature, Lyric Literature, Hafez, Rumi, Persian Ghazal*



How to cite: Bizhani, S. (2023). An Examination of the Manifestations of Divine and Human Love in Lyric and Mystical Literature with Emphasis on the Ghazals of Hafez and the Ghazaliyāt of Rumi. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 1(2), 87-101.

© 2023 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 28 October 2023

Revise Date: 28 November 2023

Accept Date: 05 December 2023

Publish Date: 22 December 2023

مقدمه

عشق از بنیادی‌ترین و ماندگارترین مفاهیم در ادبیات فارسی است که از دیرباز در آثار شاعران و نویسندگان جلوه‌ای گسترده یافته است. این مفهوم در سنت ادبی ایران تنها به معنای دل‌بستگی عاطفی میان انسان‌ها محدود نمی‌شود، بلکه در بسیاری از آثار ادبی و عرفانی، به‌عنوان نیرویی معنوی و هستی‌شناختی مطرح شده است که انسان را به سوی حقیقت و کمال سوق می‌دهد. به همین دلیل، عشق در ادبیات فارسی هم در قالب عشق انسانی و زمینی و هم در صورت عشق الهی و عرفانی نمود یافته و یکی از محورهای اصلی شکل‌گیری ادبیات غنایی و عرفانی به شمار می‌رود (1).

ادبیات غنایی فارسی، به‌ویژه در قالب غزل، عرصه‌ای مناسب برای بیان عواطف، احساسات و تجربه‌های درونی شاعر فراهم کرده است. در این نوع ادبی، شاعر با بهره‌گیری از زبان شاعرانه، تصاویر خیال‌انگیز و نمادهای ادبی، تجربه‌های عاطفی و روحی خود را بیان می‌کند. در بسیاری از غزل‌های فارسی، عشق انسانی نقطه آغاز تجربه‌ای عاطفی است که گاه به‌تدریج به مفاهیم عرفانی و الهی پیوند می‌خورد. از این رو، مرز میان عشق انسانی و عشق الهی در شعر فارسی همواره روشن و قطعی نیست و در بسیاری از موارد، این دو مفهوم در هم تنیده می‌شوند (2).

در میان شاعران بزرگ فارسی، حافظ شیرازی و مولانا جلال‌الدین بلخی جایگاهی ویژه در پرداختن به مفهوم عشق دارند. حافظ یکی از برجسته‌ترین غزل‌سرایان زبان فارسی است که در شعر او مفاهیمی چون عشق، عرفان، رندی، آزادی روح و نقد ریاکاری‌های اجتماعی به‌گونه‌ای هنرمندانه با یکدیگر پیوند خورده‌اند. عشق در شعر حافظ مفهومی چندلایه و پیچیده است؛ به‌گونه‌ای که گاه به‌صورت عشق انسانی و زمینی جلوه می‌کند و گاه رنگ و بوی عرفانی و الهی به خود می‌گیرد. همین چندمعنایی بودن مفهوم عشق در غزل‌های حافظ سبب شده است که شعر او همواره محل تفسیرها و برداشت‌های گوناگون باشد (3).

از سوی دیگر، مولانا جلال‌الدین بلخی یکی از بزرگ‌ترین شاعران و عارفان جهان اسلام است که عشق در اندیشه و آثار او جایگاهی محوری دارد. در آثار مولانا، به‌ویژه در غزلیات شمس، عشق نیرویی الهی و بنیادین معرفی می‌شود که سرچشمه آفرینش و عامل حرکت همه موجودات به سوی کمال است. مولانا عشق را راهی برای رهایی انسان از محدودیت‌های نفس و رسیدن به حقیقت مطلق می‌داند و آن را مهم‌ترین عامل در سیر و سلوک عرفانی معرفی می‌کند (4). از دیدگاه او، عشق نیرویی است که انسان را از خودپرستی و تعلقات مادی رها کرده و به سوی وصال الهی هدایت می‌کند (5).

با وجود تفاوت‌های فکری و سبکی میان حافظ و مولانا، هر دو شاعر از مفهوم عشق برای بیان تجربه‌های عمیق انسانی و معنوی بهره گرفته‌اند. در شعر حافظ، عشق گاه در قالب تجربه‌ای انسانی و ملموس مطرح می‌شود که می‌تواند به درکی عرفانی از هستی منتهی شود. در مقابل، در شعر مولانا عشق بیشتر ماهیتی الهی و متافیزیکی دارد و به‌عنوان نیرویی جهان‌شمول معرفی می‌شود که تمام هستی را در بر می‌گیرد (6).

بررسی جلوه‌های عشق انسانی و عشق الهی در آثار این دو شاعر می‌تواند به روشن‌تر شدن جایگاه عشق در ادبیات غنایی و عرفانی فارسی کمک کند. همچنین این بررسی نشان می‌دهد که چگونه شاعران بزرگ فارسی با بهره‌گیری از زبان نمادین، تصویرهای شاعرانه و مفاهیم عرفانی توانسته‌اند تجربه‌های پیچیده عاطفی و معنوی را در قالب شعر بیان کنند. از این رو، مطالعه تطبیقی غزل‌های حافظ و غزلیات مولانا می‌تواند چشم‌انداز تازه‌ای از تحول مفهوم عشق در ادبیات فارسی ارائه دهد و نقش این مفهوم را در پیوند میان ادبیات غنایی و عرفانی آشکار سازد.

بر همین اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر غزل‌های حافظ و غزلیات مولانا، جلوه‌های گوناگون عشق انسانی و عشق الهی را بررسی و تحلیل کند و نشان دهد که هر یک از این دو

دیگر همچون عرفان، معرفت، رندی و سلوک معنوی در پیوند با آن شکل می‌گیرد (7).

از سوی دیگر، بررسی تطبیقی جلوه‌های عشق در شعر حافظ و مولانا می‌تواند به روشن شدن تفاوت‌ها و شباهت‌های نگرش این دو شاعر نسبت به عشق کمک کند. چنین پژوهشی نشان می‌دهد که چگونه دو شاعر بزرگ با پیشینه‌های فکری متفاوت، از یک مفهوم مشترک برای بیان تجربه‌های عمیق انسانی و معنوی بهره گرفته‌اند. این امر نه تنها به درک بهتر آثار آنان کمک می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ای برای شناخت گسترده‌تر تحول مفاهیم عرفانی در ادبیات فارسی فراهم آورد (6).

بنابراین، انجام پژوهشی درباره جلوه‌های عشق الهی و عشق انسانی در غزل‌های حافظ و غزلیات مولانا از چند جهت ضروری به نظر می‌رسد: نخست، به دلیل جایگاه محوری مفهوم عشق در ادبیات فارسی؛ دوم، به سبب اهمیت آثار حافظ و مولانا در سنت ادبی و عرفانی ایران؛ و سوم، به دلیل نیاز به تحلیل تطبیقی این مفهوم در آثار این دو شاعر بزرگ. چنین پژوهشی می‌تواند به فهم دقیق‌تر پیوند میان ادبیات غنایی و عرفانی و نیز نقش عشق در شکل‌گیری اندیشه‌های عرفانی در شعر فارسی کمک کند.

۳- پیشینه پژوهش درباره مفهوم عشق در شعر حافظ و مولانا
مفهوم عشق همواره یکی از محورهای اصلی پژوهش‌های ادبی در حوزه شعر فارسی بوده است و بسیاری از پژوهشگران کوشیده‌اند ابعاد مختلف این مفهوم را در آثار شاعران بزرگ بررسی کنند. در میان این شاعران، حافظ و مولانا به دلیل جایگاه برجسته‌ای که در ادبیات غنایی و عرفانی دارند، بیش از دیگران مورد توجه محققان قرار گرفته‌اند. پژوهش‌های انجام‌شده درباره آثار این دو شاعر نشان می‌دهد که عشق در شعر آنان مفهومی چندلایه است که می‌تواند هم به معنای عشق انسانی و هم به معنای عشق الهی تفسیر شود. در زمینه بررسی مفهوم عشق در اندیشه و آثار مولانا، پژوهش‌های متعددی انجام شده است. فروزانفر (4) در کتاب شرح احوال و

شاعر چگونه با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبان شعر، تجربه عشق را به صورتی متفاوت و در عین حال مکمل بیان کرده‌اند.

۲- اهمیت و ضرورت پژوهش

مفهوم عشق از اساسی‌ترین و پرکاربردترین مفاهیم در ادبیات فارسی به شمار می‌آید و بخش بزرگی از آثار غنایی و عرفانی بر محور این مفهوم شکل گرفته است. عشق در ادبیات فارسی تنها یک احساس عاطفی ساده نیست، بلکه مفهومی عمیق و چندبعدی است که با مسائل معرفتی، عرفانی و حتی اجتماعی پیوند دارد. به همین دلیل، بررسی جلوه‌های مختلف عشق در آثار شاعران بزرگ می‌تواند به درک بهتر ساختار فکری و هنری ادبیات فارسی کمک کند (1).

در میان شاعران فارسی‌زبان، حافظ و مولانا جایگاهی ممتاز در پرداختن به مفهوم عشق دارند. آثار این دو شاعر سرشار از مضامین عاشقانه، عرفانی و انسانی است و در بسیاری از موارد، عشق به‌عنوان محور اصلی اندیشه و بیان شاعرانه آنان مطرح می‌شود. با این حال، نوع نگاه این دو شاعر به عشق تا حدی متفاوت است؛ به‌گونه‌ای که در شعر حافظ، عشق غالباً در قالبی چندلایه و نمادین مطرح می‌شود و می‌تواند هم به عشق انسانی و هم به عشق الهی اشاره داشته باشد، در حالی که در آثار مولانا، عشق بیشتر به‌عنوان حقیقتی الهی و نیرویی بنیادین در سیر و سلوک عرفانی مطرح می‌شود (5).

اهمیت بررسی این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که تحلیل جلوه‌های عشق انسانی و عشق الهی در غزل‌های حافظ و مولانا می‌تواند به شناخت بهتر جهان‌بینی این دو شاعر و نیز جایگاه عشق در ادبیات عرفانی و غنایی فارسی کمک کند. بسیاری از پژوهشگران معتقدند که فهم درست شعر حافظ و مولانا بدون شناخت مفهوم عشق و ابعاد گوناگون آن امکان‌پذیر نیست؛ زیرا این مفهوم در آثار آنان نقش محوری دارد و بسیاری از مفاهیم

نقد و تحلیل آثار مولانا جلال‌الدین محمد به بررسی زندگی، اندیشه و آثار مولانا پرداخته و نقش محوری عشق را در جهان‌بینی عرفانی او مورد توجه قرار داده است. به اعتقاد وی، عشق در آثار مولانا نیرویی الهی و بنیادین است که انسان را در مسیر سلوک عرفانی هدایت می‌کند. همچنین زرین‌کوب (5) در کتاب سرّنی با تحلیل اندیشه‌های عرفانی مولانا، عشق را مهم‌ترین عنصر در نظام فکری او معرفی می‌کند و آن را عامل حرکت انسان از عالم ماده به سوی حقیقت الهی می‌داند.

در کنار این آثار، موحد (6) در کتاب باغ سبز عشق به بررسی جنبه‌های مختلف اندیشه مولانا پرداخته و نشان داده است که عشق در آثار او نه تنها یک مفهوم عرفانی، بلکه نیرویی فراگیر است که در تمام ابعاد هستی حضور دارد. این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در شعر مولانا، عشق بیشتر ماهیتی الهی و عرفانی دارد و به‌عنوان عامل اصلی سیر و سلوک انسان به سوی حقیقت مطرح می‌شود. در مورد شعر حافظ نیز پژوهش‌های گسترده‌ای درباره مفهوم عشق انجام شده است. زرین‌کوب (3) در کتاب از کوچه رندان به تحلیل جهان‌بینی حافظ پرداخته و نشان داده است که عشق در شعر او مفهومی پیچیده و چندلایه است که می‌تواند هم به تجربه‌ای انسانی و هم به تجربه‌ای عرفانی اشاره داشته باشد. به گفته وی، حافظ با بهره‌گیری از زبان نمادین و تصاویر چندمعنایی، مفهوم عشق را به گونه‌ای بیان می‌کند که امکان تفسیرهای گوناگون را فراهم می‌سازد.

خرم‌شاهی (7) نیز در کتاب حافظ‌نامه با بررسی دقیق مفاهیم و مضامین شعر حافظ، به نقش مهم عشق در شکل‌گیری ساختار معنایی غزل‌های او اشاره کرده است. وی معتقد است که عشق در شعر حافظ گاه در قالب تجربه‌ای انسانی و عاطفی مطرح می‌شود و گاه به صورت مفهومی عرفانی و الهی جلوه می‌کند. همچنین استعلامی (8) در کتاب درس حافظ با تحلیل برخی از غزل‌های حافظ، به تبیین لایه‌های مختلف معنایی شعر او پرداخته و نشان

داده است که مفهوم عشق در بسیاری از موارد با مفاهیم عرفانی و معنوی پیوند می‌یابد.

با وجود پژوهش‌های فراوان درباره عشق در آثار حافظ و مولانا، بسیاری از این مطالعات بیشتر به بررسی جداگانه آثار هر یک از این شاعران پرداخته‌اند و کمتر به مقایسه تطبیقی جلوه‌های عشق انسانی و عشق الهی در شعر آنان توجه شده است. از این رو، انجام پژوهشی که به صورت هم‌زمان به بررسی و مقایسه جلوه‌های عشق در غزل‌های حافظ و غزلیات مولانا بپردازد، می‌تواند به روشن‌تر شدن شباهت‌ها و تفاوت‌های نگرش این دو شاعر نسبت به مفهوم عشق کمک کند و ابعاد تازه‌ای از پیوند میان ادبیات غنایی و عرفانی فارسی را آشکار سازد.

۴- تعریف مفاهیم: عشق انسانی، عشق الهی و جایگاه آن در ادبیات عرفانی

عشق یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در ادبیات فارسی و به‌ویژه در ادبیات عرفانی به شمار می‌آید. این مفهوم در طول تاریخ ادبیات فارسی معانی و کاربردهای گوناگونی یافته و در آثار شاعران و عارفان به صورت‌های مختلفی بیان شده است. به‌طور کلی، در متون ادبی و عرفانی فارسی می‌توان دو نوع اصلی از عشق را تشخیص داد: عشق انسانی یا زمینی و عشق الهی یا عرفانی. هر یک از این دو نوع عشق ویژگی‌ها و کارکردهای خاص خود را دارند و در بسیاری از موارد به صورت درهم‌تنیده در آثار ادبی جلوه‌گر می‌شوند (1).

عشق انسانی یا زمینی به دل‌بستگی عاطفی و احساسی میان انسان‌ها گفته می‌شود که معمولاً میان عاشق و معشوق شکل می‌گیرد. این نوع عشق در ادبیات غنایی فارسی جایگاهی گسترده دارد و بسیاری از شاعران با توصیف زیبایی معشوق، رنج‌های عشق، فراق و وصال به بیان تجربه‌های عاطفی خود پرداخته‌اند. در این نوع عشق، عناصر عاطفی و انسانی نقش اصلی را ایفا می‌کنند و شاعر

از طریق تصویرپردازی و بیان احساسات، تجربه درونی خود را به مخاطب منتقل می‌کند (2).

در مقابل، عشق الهی یا عرفانی مفهومی است که در ادبیات عرفانی جایگاه ویژه‌ای دارد. در این نوع عشق، معشوق اصلی خداوند یا حقیقت مطلق است و عاشق انسانی است که در مسیر سیر و سلوک معنوی به دنبال رسیدن به این حقیقت برتر حرکت می‌کند. عارفان معتقدند که عشق الهی نیرویی است که انسان را از وابستگی‌های دنیوی رها کرده و به سوی کمال و حقیقت هدایت می‌کند. در این دیدگاه، عشق نه تنها یک احساس، بلکه راهی برای شناخت حقیقت و رسیدن به معرفت الهی به شمار می‌رود (5).

در بسیاری از متون عرفانی، عشق به عنوان عامل اصلی حرکت انسان در مسیر سلوک معرفی شده است. عارفان باور دارند که عقل به تنهایی قادر به درک حقیقت الهی نیست و تنها از طریق عشق می‌توان به این شناخت دست یافت. به همین دلیل، عشق در ادبیات عرفانی غالباً به عنوان نیرویی تحول‌آفرین توصیف می‌شود که انسان را از خودبینی و خودخواهی رها کرده و به مرحله‌ای از فنا و اتحاد با حقیقت الهی می‌رساند (4).

در ادبیات فارسی، به ویژه در شعر غنایی و عرفانی، مرز میان عشق انسانی و عشق الهی همواره کاملاً مشخص نیست. بسیاری از شاعران با بهره‌گیری از زبان نمادین و تصاویر چندمعنایی، مفاهیم این دو نوع عشق را در هم آمیخته‌اند. در چنین آثاری، معشوق زمینی می‌تواند نمادی از حقیقت الهی باشد و تجربه عشق انسانی می‌تواند مقدمه‌ای برای رسیدن به عشق الهی تلقی شود. این ویژگی باعث شده است که شعر فارسی، به ویژه غزل، ظرفیت بالایی برای بیان تجربه‌های عمیق عرفانی داشته باشد (6).

در شعر شاعرانی مانند حافظ و مولانا، این پیوند میان عشق انسانی و عشق الهی به خوبی مشاهده می‌شود. حافظ با بهره‌گیری از زبان نمادین و چندلایه، عشق را به گونه‌ای بیان می‌کند که می‌تواند هم معنای انسانی و هم معنای عرفانی داشته باشد. در مقابل، مولانا

بیشتر بر جنبه الهی و عرفانی عشق تأکید می‌کند و آن را نیرویی می‌داند که سراسر هستی را در بر گرفته است. از این رو، شناخت مفهوم عشق انسانی و عشق الهی و جایگاه آن در ادبیات عرفانی می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای درک بهتر آثار این دو شاعر بزرگ فراهم آورد.

۵- ویژگی‌های عشق انسانی در ادبیات غنایی فارسی

ادبیات غنایی فارسی یکی از مهم‌ترین شاخه‌های ادبیات فارسی است که بخش عمده‌ای از آن به بیان احساسات و عواطف انسانی، به ویژه عشق، اختصاص دارد. در این نوع ادبیات، شاعر با تکیه بر تجربه‌های عاطفی و احساسی خود، حالات درونی عاشق، زیبایی‌های معشوق و رنج‌ها و شادی‌های ناشی از عشق را به تصویر می‌کشد. عشق انسانی یا زمینی در ادبیات غنایی، غالباً به صورت رابطه‌ای عاطفی میان عاشق و معشوق نمود می‌یابد و با عناصر گوناگونی مانند دلدادگی، فراق، وصال، حسرت و شوق همراه است (1).

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عشق انسانی در ادبیات غنایی، توجه به زیبایی‌های ظاهری معشوق است. شاعران فارسی با بهره‌گیری از تصویرهای هنری و تشبیهات گوناگون، به توصیف جلوه‌های زیبایی معشوق می‌پردازند. عناصری مانند چشم، زلف، رخسار، قد و خال معشوق در شعر فارسی به صورت نمادین و هنرمندانه توصیف شده‌اند و هر یک از این تصاویر نقش مهمی در شکل‌گیری فضای عاشقانه شعر دارند (2).

ویژگی دیگر عشق انسانی در ادبیات غنایی، بیان رنج‌ها و سختی‌های عاشق است. عاشق در بسیاری از اشعار فارسی شخصیتی است که در مسیر عشق با مشکلات و دردهای فراوانی روبه‌رو می‌شود. فراق از معشوق، بی‌وفایی یا بی‌اعتنایی معشوق و ناتوانی عاشق در رسیدن به وصال از جمله مضامینی هستند که در شعر غنایی بارها تکرار شده‌اند. این رنج‌ها نه تنها بخشی از تجربه

دیدگاه عارفان، عشق راهی است برای عبور از جهان مادی و دست یافتن به حقیقتی برتر که فراتر از ادراک عقلانی قرار دارد (5).

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های عشق الهی در ادبیات عرفانی، نگاه به عشق به‌عنوان سرچشمه آفرینش و اساس هستی است. بسیاری از عارفان بر این باورند که جهان بر پایه عشق آفریده شده و حرکت و پویایی عالم نیز از همین نیروی الهی سرچشمه می‌گیرد. در این نگرش، عشق پیوندی میان خالق و مخلوق ایجاد می‌کند و انسان به واسطه همین عشق می‌تواند مسیر بازگشت به مبدأ الهی را طی کند. مولانا از برجسته‌ترین شاعرانی است که این دیدگاه را در آثار خود به‌روشنی بیان کرده است؛ در اشعار او، عشق نیرویی است که همه اجزای عالم را به حرکت درمی‌آورد و انسان را به سوی کمال معنوی سوق می‌دهد (4).

از جلوه‌های دیگر عشق الهی در ادبیات عرفانی می‌توان به نقش آن در سیر و سلوک عرفانی اشاره کرد. در اندیشه عرفانی، سالک برای رسیدن به حقیقت باید مراحل را طی کند که یکی از مهم‌ترین این مراحل، عشق است. عشق در این مسیر نقش راهنما و محرک را ایفا می‌کند و سالک را از تعلقات دنیوی و مادی رها می‌سازد. هنگامی که انسان در مسیر عشق الهی قرار می‌گیرد، نگاه او به جهان دگرگون می‌شود و ارزش‌های مادی جای خود را به ارزش‌های معنوی می‌دهند. از این رو، عشق در ادبیات عرفانی به‌عنوان نیرویی دگرگون‌کننده معرفی می‌شود که می‌تواند انسان را از مرتبه‌ای پایین به مرتبه‌ای بالاتر از شناخت و آگاهی برساند (1).

یکی دیگر از جلوه‌های مهم عشق الهی، مفهوم فنا و بقا در عرفان است. عارفان معتقدند که در اوج تجربه عشق الهی، عاشق به مرحله‌ای می‌رسد که در آن، خوددیت و خودبینی او از میان می‌رود و وجود او در حقیقت الهی محو می‌شود. این حالت که در متون عرفانی از آن با عنوان «فنا فی‌الله» یاد می‌شود، نشان‌دهنده نهایت پیوند عاشق با معشوق الهی است. پس از این مرحله، سالک به

عاشقانه به شمار می‌آیند، بلکه به شاعر امکان می‌دهند تا عمق احساسات خود را به شیوه‌ای هنری بیان کند (3).

از دیگر ویژگی‌های مهم عشق انسانی در ادبیات غنایی، وجود حالت‌های متضاد عاطفی است. در این نوع عشق، عاشق هم‌زمان تجربه‌هایی مانند امید و ناامیدی، شادی و اندوه، وصال و فراق را تجربه می‌کند. این تضادهای عاطفی باعث می‌شود که شعر عاشقانه سرشار از حرکت، تنوع و پویایی باشد و خواننده بتواند با احساسات عاشق همدلی کند.

همچنین در ادبیات غنایی فارسی، عشق انسانی اغلب با اغراق و مبالغه همراه است. شاعران برای نشان دادن شدت عشق و عمق دلبستگی عاشق، از بیان‌های اغراق‌آمیز استفاده می‌کنند. برای مثال، عاشق ممکن است خود را فدای معشوق بداند یا همه هستی خود را در راه او از دست‌رفته تلقی کند. این شیوه بیان به شعر حالت عاطفی و تأثیرگذار می‌بخشد و از ویژگی‌های برجسته سبک غنایی محسوب می‌شود (6).

در مجموع، عشق انسانی در ادبیات غنایی فارسی با عناصری همچون توصیف زیبایی معشوق، بیان رنج‌ها و شادی‌های عاشقانه، تضادهای عاطفی و اغراق در بیان احساسات شناخته می‌شود. این ویژگی‌ها سبب شده‌اند که شعر غنایی فارسی یکی از غنی‌ترین جلوه‌های بیان احساسات انسانی در ادبیات جهان باشد و تجربه‌های عاشقانه را به شکلی هنرمندانه و ماندگار به تصویر بکشد.

۶- جلوه‌های عشق الهی در ادبیات عرفانی

عشق الهی یکی از بنیادی‌ترین و محوری‌ترین مفاهیم در ادبیات عرفانی فارسی است و بسیاری از عارفان و شاعران بزرگ، تجربه‌های معنوی و عرفانی خود را در قالب این مفهوم بیان کرده‌اند. در این نوع ادبیات، عشق نه تنها یک احساس عاطفی، بلکه حقیقتی متعالی و نیرویی معنوی تلقی می‌شود که انسان را به سوی شناخت خداوند و رسیدن به حقیقت مطلق هدایت می‌کند. از

مرحله «بقا بالله» می‌رسد که در آن، انسان با حفظ پیوند با حقیقت الهی به زندگی معنوی خود ادامه می‌دهد (6).

از دیگر جلوه‌های عشق الهی در ادبیات عرفانی می‌توان به پیوند آن با معرفت اشاره کرد. در بسیاری از متون عرفانی تأکید شده است که شناخت حقیقی خداوند تنها از راه عشق امکان‌پذیر است. عقل اگرچه در درک برخی از مسائل یاری‌دهنده است، اما برای فهم حقیقت مطلق کافی نیست. عارفان بر این باورند که عشق می‌تواند پرده‌های جهل و نادانی را کنار بزند و انسان را به شناختی عمیق‌تر از حقیقت برساند. به همین دلیل، در آثار عرفانی، غالباً عشق بر عقل برتری می‌یابد و به‌عنوان راهی برای کشف حقیقت معرفی می‌شود (5).

علاوه بر این، یکی از ویژگی‌های مهم بیان عشق الهی در ادبیات عرفانی، استفاده از زبان نمادین و استعاره‌ای است. شاعران عارف برای بیان تجربه‌های معنوی خود از نمادهایی مانند می، ساقی، معشوق، خرابات، شمع و پروانه بهره می‌گیرند. این نمادها در ظاهر به عناصر دنیوی اشاره دارند، اما در حقیقت بیانگر مفاهیم عرفانی و معنوی هستند. برای نمونه، «می» می‌تواند نماد شور و جذبه الهی باشد و «ساقی» نمادی از فیض الهی یا مرشد معنوی تلقی شود. چنین نمادهایی باعث می‌شود که شعر عرفانی چندلایه و تأویل‌پذیر باشد و خوانندگان بتوانند معانی گوناگونی از آن برداشت کنند (2).

در ادبیات عرفانی فارسی، عشق الهی همچنین با مفاهیمی مانند وحدت وجود، جذبه الهی و شور عرفانی پیوند دارد. بسیاری از عارفان معتقدند که در حقیقت، همه موجودات جلوه‌هایی از حقیقت واحد الهی هستند و عشق وسیله‌ای است که انسان را به درک این وحدت می‌رساند. هنگامی که انسان به این مرحله از شناخت دست می‌یابد، خود را جزئی از حقیقت کلی عالم می‌بیند و رابطه‌ای عمیق با هستی برقرار می‌کند.

در مجموع، عشق الهی در ادبیات عرفانی فارسی جلوه‌های گوناگونی دارد؛ از جمله به‌عنوان سرچشمه آفرینش، نیروی محرک سلوک عرفانی، عامل رسیدن به معرفت الهی، زمینه‌ساز فنا و بقا و نیز حقیقتی که در زبان نمادین شعر عرفانی بیان می‌شود. این جلوه‌ها نشان می‌دهد که عشق در اندیشه عرفانی نه تنها یک تجربه عاطفی، بلکه بنیادی‌ترین اصل در شناخت جهان، انسان و حقیقت الهی به شمار می‌آید و بسیاری از آثار برجسته ادبیات فارسی بر محور همین مفهوم شکل گرفته‌اند.

۷- تحلیل جلوه‌های عشق انسانی در غزل‌های حافظ

غزل‌های حافظ از برجسته‌ترین نمونه‌های ادبیات غنایی فارسی به شمار می‌آیند و مفهوم عشق در آن‌ها نقشی محوری دارد. اگرچه در شعر حافظ گاه لایه‌های عرفانی نیز مشاهده می‌شود، اما بسیاری از غزل‌های او جلوه‌هایی از عشق انسانی و تجربه‌های عاطفی عاشقانه را به تصویر می‌کشند. حافظ با بهره‌گیری از زبانی هنرمندانه و تصویرهایی بدیع، حالات روحی عاشق، زیبایی‌های معشوق و رنج‌ها و شادی‌های ناشی از عشق را به‌گونه‌ای بیان می‌کند که خواننده می‌تواند با این تجربه‌های انسانی همدلی کند (2).

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های عشق انسانی در غزل‌های حافظ، توصیف زیبایی‌های ظاهری معشوق است. حافظ همچون بسیاری از شاعران غنایی، از عناصر مختلفی مانند چشم، زلف، لب و رخسار برای ترسیم زیبایی معشوق بهره می‌گیرد. این تصاویر نه تنها نشان‌دهنده توجه شاعر به زیبایی‌های انسانی است، بلکه به شعر او لطافت و جذابیت هنری می‌بخشد. برای نمونه، حافظ در بسیاری از غزل‌های خود با تشبیهات و استعاره‌های گوناگون، زلف معشوق را به شب یا دام تشبیه می‌کند و چشم او را مایه افسون و دلبری می‌داند (3).

از دیگر جلوه‌های عشق انسانی در شعر حافظ، بیان رنج و درد عاشق است. در بسیاری از غزل‌ها، عاشق شخصیتی است که در

تضادهای عاطفی و زبان نمادین و چندلایه نمایان می‌شود. حافظ با بهره‌گیری از این عناصر توانسته است تجربه عشق انسانی را به شکلی هنرمندانه و عمیق در قالب غزل بیان کند و یکی از ماندگارترین جلوه‌های ادبیات عاشقانه فارسی را پدید آورد.

۸- تحلیل جلوه‌های عشق الهی در غزلیات مولانا
غزلیات مولانا، به‌ویژه آنچه در دیوان شمس تبریزی گرد آمده است، از برجسته‌ترین نمونه‌های بیان تجربه‌های عرفانی در ادبیات فارسی به شمار می‌آید. در این اشعار، عشق الهی مهم‌ترین محور اندیشه و احساس شاعر است و تقریباً همه مفاهیم عرفانی در پرتو این عشق معنا می‌یابند. مولانا عشق را نیرویی می‌داند که انسان را از عالم ظاهر به حقیقت باطنی رهنمون می‌کند و او را به سوی کمال معنوی و وصال با حقیقت الهی هدایت می‌سازد. از دیدگاه او، عشق نه تنها یک حالت عاطفی، بلکه حقیقتی بنیادین و نیرویی فراگیر در هستی است که تمام عالم را در بر گرفته است (۴).

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های عشق الهی در غزلیات مولانا، نگاه به عشق به‌عنوان نیروی محرک جهان است. در بسیاری از اشعار او، عشق عامل حرکت و پویایی عالم معرفی می‌شود و همه موجودات در پرتو این نیرو به سوی کمال در حرکت‌اند. مولانا معتقد است که عشق انسان را از رکود و جمود می‌رهاند و او را در مسیر تحول معنوی قرار می‌دهد. به همین دلیل، در شعر او عشق همواره با شور، حرکت و پویایی همراه است و انسان را به عبور از محدودیت‌های مادی فرا می‌خواند (۵).

از جلوه‌های دیگر عشق الهی در غزلیات مولانا می‌توان به نقش آن در سلوک عرفانی اشاره کرد. در اندیشه مولانا، سالک بدون عشق نمی‌تواند به حقیقت دست یابد. عشق نیرویی است که سالک را از وابستگی‌های دنیوی جدا می‌کند و او را به سوی حقیقت الهی هدایت می‌نماید. در بسیاری از غزل‌های مولانا، عشق همچون راهنمایی معنوی معرفی می‌شود که سالک را در مسیر دشوار

راه عشق با رنج‌ها و دشواری‌های فراوان روبه‌رو می‌شود. فراق از معشوق، بی‌وفایی یا بی‌اعتنایی او و ناتوانی عاشق در رسیدن به وصال، از مضامینی است که بارها در شعر حافظ تکرار شده است. این رنج‌ها گاه به‌صورت شکایت از معشوق و گاه به شکل نوعی پذیرش سرنوشت عاشقانه بیان می‌شوند و همین امر به شعر حافظ عمق عاطفی می‌بخشد (۱).

ویژگی دیگر عشق انسانی در غزل‌های حافظ، وجود تضادهای عاطفی است. عاشق در شعر حافظ گاه سرشار از امید و شوق است و گاه در اندوه و یأس فرو می‌رود. این نوسان میان امید و ناامیدی، وصال و فراق، شادی و اندوه، یکی از ویژگی‌های مهم تجربه عاشقانه در شعر اوست. حافظ با مهارت فراوان این حالت‌های متضاد را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و از این طریق، پیچیدگی تجربه عشق را نشان می‌دهد.

همچنین در بسیاری از غزل‌های حافظ، عشق با نوعی آزادگی و رهایی از قیود اجتماعی همراه است. عاشق در شعر او اغلب شخصیتی است که در برابر محدودیت‌های اجتماعی و ظاهرسازی‌های دینی مقاومت می‌کند و عشق را برتر از این قیود می‌داند. از این رو، مفاهیمی مانند می، ساقی و خرابات در شعر حافظ نه تنها نشانه فضای عاشقانه هستند، بلکه گاه نمادی از رهایی و طغیان در برابر ریاکاری و تظاهر نیز به شمار می‌آیند (۲).

از سوی دیگر، عشق انسانی در شعر حافظ غالباً با نوعی ابهام و چندمعنایی همراه است. زبان نمادین حافظ باعث می‌شود که در بسیاری از موارد، تشخیص مرز میان عشق انسانی و عشق عرفانی دشوار باشد. در برخی غزل‌ها، معشوق می‌تواند هم شخصیتی انسانی باشد و هم نمادی از حقیقتی برتر. همین چندلایگی معنایی از ویژگی‌های مهم شعر حافظ است و سبب شده است که آثار او همواره مورد تفسیرها و برداشت‌های گوناگون قرار گیرد (۳).

در مجموع، جلوه‌های عشق انسانی در غزل‌های حافظ در قالب توصیف زیبایی معشوق، بیان رنج‌ها و شادی‌های عاشقانه،

سلوک همراهی می‌کند و او را به مرحله‌ای از معرفت می‌رساند که در آن، مرز میان عاشق و معشوق از میان می‌رود (6).

یکی دیگر از جلوه‌های مهم عشق الهی در غزلیات مولانا، تجربه فنا و ازخودگذشتگی در برابر معشوق است. مولانا بارها در اشعار خود از حالتی سخن می‌گوید که در آن، عاشق در برابر عظمت معشوق الهی، خود را فراموش می‌کند و وجود او در حقیقت الهی محو می‌شود. این تجربه که در عرفان اسلامی از آن با عنوان «فنا» یاد می‌شود، یکی از مراحل عالی سلوک عرفانی به شمار می‌آید. در این مرحله، انسان از خودبینی و خودخواهی‌های می‌یابد و به نوعی وحدت با حقیقت الهی دست پیدا می‌کند (5).

در غزلیات مولانا، عشق الهی همچنین با شور و جذبه‌ای عمیق همراه است. بیان شاعر اغلب سرشار از هیجان، شور و حرکت است و این امر نشان‌دهنده تجربه درونی و عمیق او از عشق الهی است. مولانا گاه در قالب خطاب به معشوق و گاه با استفاده از تصاویر و نمادهای گوناگون، این حالت شورانگیز را بیان می‌کند. همین ویژگی باعث شده است که شعر او حالتی سرشار از پویایی و حیات داشته باشد و خواننده را نیز در این تجربه معنوی شریک سازد (1).

از دیگر ویژگی‌های بیان عشق الهی در غزلیات مولانا، استفاده گسترده از زبان نمادین و استعاره‌ای است. مولانا برای بیان تجربه‌های عرفانی خود از نمادهایی مانند شراب، ساقی، آتش، شمع و پروانه بهره می‌گیرد. این نمادها در ظاهر به مفاهیم دنیوی اشاره دارند، اما در حقیقت بیانگر حالات عرفانی و معنوی هستند. برای مثال، شراب در بسیاری از اشعار مولانا نمادی از شور و جذبه الهی است که انسان را از خود بی‌خود می‌کند و او را به حقیقت نزدیک می‌سازد (4).

همچنین در بسیاری از غزل‌های مولانا، عشق الهی با مفهوم وحدت وجود پیوند دارد. در این نگرش، همه موجودات جلوه‌هایی از حقیقت واحد الهی هستند و عشق وسیله‌ای است که انسان را به

درک این حقیقت می‌رساند. هنگامی که سالک به این مرحله از شناخت می‌رسد، میان خود و جهان فاصله‌ای نمی‌بیند و همه هستی را جلوه‌ای از معشوق می‌داند. این دیدگاه یکی از مهم‌ترین ابعاد عرفان مولانا به شمار می‌آید و در بسیاری از غزل‌های او انعکاس یافته است (6).

در مجموع، جلوه‌های عشق الهی در غزلیات مولانا در قالب مفاهیمی چون نیروی محرک هستی، راهنمای سلوک عرفانی، تجربه فنا و ازخودگذشتگی، شور و جذبه عرفانی و نیز زبان نمادین و استعاره‌ای بیان شده است. مولانا با بهره‌گیری از این عناصر توانسته است تجربه‌های عمیق عرفانی خود را در قالب غزل‌هایی پرشور و تأثیرگذار بیان کند و تصویری گسترده و ژرف از عشق الهی در ادبیات فارسی ارائه دهد.

۹- بررسی تطبیقی عشق انسانی و الهی در شعر حافظ و مولانا
عشق یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در شعر حافظ و مولانا است، اما نحوه بازنمایی و کارکرد این مفهوم در آثار این دو شاعر تفاوت‌ها و شباهت‌های قابل توجهی دارد. هر دو شاعر از سنت‌های ادبی و عرفانی مشترکی بهره‌مند بوده‌اند و مفهوم عشق در شعر آنان جایگاهی مرکزی دارد؛ با این حال، نوع نگاه و شیوه بیان آن‌ها موجب شده است که جلوه‌های عشق در آثارشان ویژگی‌های خاصی پیدا کند.

یکی از مهم‌ترین شباهت‌های شعر حافظ و مولانا، استفاده از زبان نمادین برای بیان مفهوم عشق است. هر دو شاعر برای بیان تجربه‌های عاشقانه و عرفانی از نمادهایی مانند می، ساقی، معشوق، شمع و پروانه استفاده می‌کنند. این نمادها در ظاهر به مفاهیم دنیوی اشاره دارند، اما در بسیاری از موارد بیانگر معانی عمیق‌تر عرفانی هستند. چنین زبانی سبب شده است که شعر این دو شاعر چندلایه و تأویل‌پذیر باشد و خوانندگان بتوانند برداشت‌های گوناگونی از آن داشته باشند (1).

در جامعه استفاده می‌کند و آن را وسیله‌ای برای بیان نوعی آزادگی و رهایی از قیود اجتماعی می‌داند.

در مجموع، می‌توان گفت که هرچند عشق در شعر هر دو شاعر مفهومی محوری است، اما در غزلیات مولانا بیشتر به‌عنوان حقیقتی الهی و نیرویی برای سلوک عرفانی مطرح می‌شود، در حالی که در شعر حافظ، عشق غالباً در مرز میان تجربه انسانی و معنوی قرار دارد و به‌صورت مفهومی چندلایه و تأویل‌پذیر جلوه می‌کند. همین تفاوت در نگاه و شیوه بیان سبب شده است که هر یک از این دو شاعر تصویری خاص و متمایز از عشق در ادبیات فارسی ارائه دهند.

نتیجه‌گیری

عشق از بنیادی‌ترین و پرکاربردترین مفاهیم در ادبیات فارسی به شمار می‌آید و در طول تاریخ ادبیات، شاعران بسیاری این مفهوم را در آثار خود بازتاب داده‌اند. در میان آنان، حافظ و مولانا جایگاهی ویژه دارند و هر یک به شیوه‌ای متفاوت به بیان تجربه‌های عاشقانه پرداخته‌اند. بررسی جلوه‌های عشق انسانی و الهی در شعر این دو شاعر نشان می‌دهد که مفهوم عشق در آثار آنان نه‌تنها جنبه‌ای عاطفی دارد، بلکه حامل معانی عمیق فلسفی و عرفانی نیز هست.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در غزل‌های حافظ، عشق غالباً در مرز میان عشق انسانی و عشق الهی قرار دارد. حافظ با بهره‌گیری از زبان نمادین، ایهام و چندمعنایی، تجربه‌های عاشقانه را به‌گونه‌ای بیان می‌کند که خواننده می‌تواند آن‌ها را هم در قالب عشق زمینی و هم در چارچوب مفاهیم عرفانی تفسیر کند. در بسیاری از غزل‌های او، معشوق دارای ویژگی‌های انسانی است، اما در عین حال می‌تواند نمادی از حقیقتی متعالی نیز باشد. این ویژگی سبب شده است که شعر حافظ همواره دارای لایه‌های معنایی گوناگون و قابلیت تأویل‌های مختلف باشد.

با وجود این شباهت‌ها، تفاوت‌های مهمی نیز در نحوه بازنمایی عشق در شعر حافظ و مولانا مشاهده می‌شود. در شعر مولانا، عشق عمدتاً ماهیتی عرفانی و الهی دارد و به‌عنوان محور اصلی سلوک معنوی مطرح می‌شود. مولانا عشق را نیرویی می‌داند که انسان را از خودخواهی و تعلقات مادی رها می‌کند و او را به سوی حقیقت الهی هدایت می‌نماید. در بسیاری از غزل‌های او، معشوق جلوه‌ای از حقیقت الهی است و عاشق در مسیر عشق به مرحله فنا و وحدت با معشوق می‌رسد (4).

در مقابل، در شعر حافظ عشق غالباً به تجربه‌های انسانی و عاطفی همراه است. در بسیاری از غزل‌های او، معشوق دارای ویژگی‌های انسانی است و شاعر با توصیف زیبایی‌های ظاهری و بیان حالات عاطفی عاشق، تجربه‌ای ملموس از عشق را به تصویر می‌کشد. با این حال، شعر حافظ به‌گونه‌ای سروده شده است که مرز میان عشق انسانی و عشق الهی همواره روشن و قطعی نیست. در بسیاری از موارد، معشوق می‌تواند هم انسانی زمینی باشد و هم نمادی از حقیقتی متعالی (2).

تفاوت دیگر میان این دو شاعر در نوع بیان و فضای عاطفی شعر آنان است. شعر مولانا غالباً سرشار از شور عرفانی، حرکت و پویایی است و بیان شاعر حالتی پرهیجان و آتشین دارد. این ویژگی ناشی از تجربه عمیق عرفانی مولانا و تأکید او بر جذب و شور عشق الهی است. در مقابل، شعر حافظ بیشتر با تأمل، ظرافت و نوعی چندمعنایی هنری همراه است. حافظ با مهارت خاصی از ایهام و ابهام بهره می‌گیرد و مفاهیم عاشقانه را به‌گونه‌ای بیان می‌کند که هم جنبه انسانی و هم جنبه عرفانی داشته باشند (3).

همچنین در شعر مولانا عشق غالباً راهی برای رسیدن به حقیقت و معرفت الهی است و نقش اساسی در سیر و سلوک عرفانی ایفا می‌کند. اما در شعر حافظ، عشق علاوه بر جنبه معنوی، با تجربه‌های انسانی، اجتماعی و حتی انتقادی نیز پیوند دارد. برای نمونه، حافظ گاه از مفهوم عشق برای نقد ریاکاری و ظاهرسازی

در نهایت، می‌توان گفت که بررسی جلوه‌های عشق انسانی و الهی در شعر حافظ و مولانا نشان‌دهنده تنوع و غنای مفهوم عشق در ادبیات فارسی است. شعر این دو شاعر نه تنها بیانگر تجربه‌های عاطفی و عرفانی انسان است، بلکه بازتابی از نگرش‌های عمیق فلسفی و معنوی درباره رابطه انسان با حقیقت و هستی نیز به شمار می‌آید. از این رو، مطالعه تطبیقی آثار آنان می‌تواند درک عمیق‌تری از مفهوم عشق در سنت ادبی و عرفانی فارسی فراهم آورد و جایگاه این مفهوم را در شکل‌گیری اندیشه و زیبایی‌شناسی ادبیات فارسی روشن‌تر سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Love is one of the most enduring and central concepts in Persian literary tradition, especially in lyric and mystical poetry, where it functions not merely as an emotional attachment but as a broad epistemological, existential, and aesthetic category. In Persian literature, love has historically appeared in two interrelated forms: human or earthly love and divine or mystical love. Human love is generally expressed through longing, beauty, separation, union, emotional suffering, and the lover's devotion to the beloved, whereas divine love refers to a transcendent force that leads the human being beyond ego, material attachment, and ordinary perception toward truth and spiritual perfection. The richness of Persian ghazal lies partly in the fact that these two forms of love are rarely presented as

در مقابل، در غزلیات مولانا عشق بیشتر ماهیتی الهی و عرفانی دارد و محور اصلی اندیشه و تجربه شعری او را تشکیل می‌دهد. در آثار مولانا، عشق نیرویی است که انسان را از تعلقات دنیوی رها می‌سازد و او را در مسیر سلوک عرفانی به سوی حقیقت الهی هدایت می‌کند. مفاهیمی چون فنا، بقا، وحدت وجود و جذب الهی در بسیاری از غزل‌های او با مفهوم عشق پیوند خورده‌اند و نشان‌دهنده جایگاه محوری عشق در نظام فکری مولانا هستند.

بررسی تطبیقی شعر این دو شاعر نشان می‌دهد که هرچند هر دو از زبان نمادین و عناصر مشترک ادبی بهره می‌گیرند، اما تفاوت در نوع نگرش آنان به عشق موجب شده است که جلوه‌های این مفهوم در آثارشان متفاوت باشد. مولانا عشق را به‌عنوان حقیقتی مطلق و نیرویی بنیادین در هستی مطرح می‌کند، در حالی که حافظ بیشتر بر پیچیدگی و چندلایگی تجربه عاشقانه تأکید دارد و عشق را در مرز میان تجربه انسانی و معنوی به تصویر می‌کشد.

completely separate; rather, the beloved may simultaneously appear as an earthly figure and as a symbol of metaphysical truth. This ambiguity has made Persian lyric and mystical poetry deeply interpretive and multilayered. Within this tradition, Hafez and Rumi occupy two exceptional positions: Hafez as the master of symbolic and ambiguous lyric expression, and Rumi as the poet of ecstatic divine love and mystical transformation. Therefore, the comparative study of human and divine love in their ghazals can illuminate both the internal diversity of Persian love poetry and the connection between lyric expression and mystical thought (1, 9, 10).

The present study aims to examine the manifestations of human and divine love in Persian lyric and mystical literature with

emphasis on the ghazals of Hafez and the ghazaliyāt of Rumi. The study adopts a descriptive–analytical method based on library research and textual interpretation. Its analytical focus is on the semantic, symbolic, and thematic dimensions of love in the selected poetic tradition rather than on historical biography alone. The research first explains the concepts of human love and divine love in Persian literary and mystical discourse and then analyzes how these two forms of love appear in the poetic language of Hafez and Rumi. In this framework, human love is studied through motifs such as the beauty of the beloved, the suffering of separation, the hope of union, emotional contradiction, and the lover’s submission before the beloved. Divine love is examined through themes such as spiritual wayfaring, annihilation of the ego, mystical ecstasy, union with truth, and the symbolic language of wine, cupbearer, fire, candle, moth, and beloved. The comparative orientation of the study makes it possible to show that although both poets use similar literary symbols, the ontological and spiritual functions of those symbols differ according to their poetic worldview (11-13).

The findings indicate that in Hafez’s ghazals, love has a complex, ambiguous, and multilayered character. Hafez’s beloved often appears in human and earthly form, and the poet frequently describes beauty, charm, coquetry, separation, pain, and longing in ways that belong to the tradition of Persian

lyric poetry. However, the language of Hafez prevents the reader from reducing this love to a merely human relationship. Through symbolic expression, irony, ambiguity, and semantic multiplicity, Hafez places love at the boundary between earthly affection and spiritual experience. The beloved may be read as a human figure, but also as an image of a higher truth. Wine, the cupbearer, the tavern, and the figure of the lover are similarly polyvalent signs: they may refer to lyric pleasure, but they may also evoke freedom from hypocrisy, liberation from rigid formalism, and movement toward a deeper form of spiritual insight. Thus, in Hafez’s poetry, love becomes both an aesthetic and existential experience, one that challenges social pretension and opens a path toward inward freedom. This quality explains why the concept of love in Hafez has remained open to diverse interpretations and why his ghazals continue to occupy a central place in discussions of human and mystical love (2, 3, 7, 8, 14, 15).

In contrast, the findings show that in Rumi’s ghazaliyāt, especially in the Divan of Shams, love is predominantly divine, mystical, and ontological. For Rumi, love is not only an emotion experienced by the individual lover; it is the very principle of existence, the force that moves the universe, awakens the soul, and carries the human being toward absolute truth. In his poetic world, love breaks the boundaries of ego, reason, and ordinary perception, enabling the seeker to pass from selfhood to annihilation and from multiplicity to unity. The

beloved in Rumi's poetry is therefore more explicitly connected with divine reality, and the experience of love becomes a form of spiritual transformation. Rumi's symbolic language is filled with movement, fire, intoxication, music, dance, and ecstatic speech, all of which reflect the intensity of mystical attraction. Unlike Hafez, whose love often remains deliberately suspended between human and divine meanings, Rumi tends to absorb human love into divine love and to treat all longing as a sign of the soul's desire to return to its origin. Accordingly, love in Rumi is the guide of mystical wayfaring, the source of spiritual knowledge, and the power that liberates the human being from material attachment and self-centeredness (4-6, 16-20).

The comparative analysis demonstrates that Hafez and Rumi share a symbolic poetic language and draw on common motifs of Persian lyric and mystical literature, yet they deploy these shared elements in different conceptual directions. Both poets use images such as wine, the cupbearer, the beloved, separation, union, fire, and intoxication; however, the semantic emphasis of these images differs. In Hafez, the symbolic system often remains open, ironic, and multivalent, allowing love to appear simultaneously as earthly desire, aesthetic experience, ethical resistance, and spiritual insight. In Rumi, the same symbolic field is generally drawn into the orbit of mystical ontology, where love is the force of creation, the path of annihilation, and the medium of union with divine truth. Thus,

the difference between the two poets is not merely thematic but epistemological: Hafez's poetry emphasizes ambiguity, interpretive openness, and the coexistence of human and transcendent meanings, whereas Rumi's poetry emphasizes ecstatic certainty, spiritual movement, and the transformative power of divine love. Nevertheless, these differences are complementary rather than contradictory, because together they reveal the breadth of Persian love poetry, from the delicate and ambiguous lyricism of human experience to the expansive mystical vision of divine union (9-13).

In conclusion, the study shows that the manifestations of human and divine love in the poetry of Hafez and Rumi represent two major but interconnected dimensions of Persian literary and mystical thought. Hafez presents love as a multilayered experience situated at the intersection of earthly affection, symbolic beauty, social critique, and spiritual possibility, while Rumi presents love as a divine and universal force that guides the soul toward truth, annihilation, and union. The comparison of these two poets reveals that Persian literature does not define love in a single or fixed manner; rather, it allows love to move between body and soul, earth and heaven, longing and knowledge, ambiguity and certainty. This flexibility is one of the main reasons for the lasting power of Persian ghazal and mystical poetry. The study ultimately concludes that Hafez and Rumi, despite their different poetic temperaments

and worldviews, together provide a comprehensive vision of love as both a human experience and a metaphysical principle, and their works continue to demonstrate the depth, richness, and interpretive capacity of love in Persian literary culture.

References

1. Shafiei Kadkani M. The music of poetry. Tehran: Agah; 2007.
2. Khorramshahi B. The mind and language of Hafez. Tehran: Qatreh Publishing; 2002.
3. Zarrinkoub A. From the Alley of the Wine Sellers: On the life and thought of Hafez. Tehran: Sokhan; 2002.
4. Forouzanfar B. Biography, criticism, and analysis of the works of Mawlana Jalal al-Din Muhammad. Tehran: AmirKabir; 1996.
5. Zarrinkoub A. The secret of the reed: Criticism and commentary on the life and thought of Rumi. Tehran: Sokhan; 2007.
6. Movahed MA. The green garden of love: A study of Rumi's thought. Tehran: Karnameh; 2005.
7. Khorramshahi B. Hafeznameh. Tehran: Tarh-e No; 2010.
8. Estelami M. Lessons on Hafez. Tehran: Sokhan; 2009.
9. Naderi M. A conceptual analysis of love in Persian mystical literature. *Literary Studies Quarterly*. 2020;11(1):25-44.
10. Sadeghi L. A mystical analysis of the concept of love in Persian ghazal. *Journal of Persian Language and Literature*. 2016;9(1):59-78.
11. Ghasemi M. A comparative study of human and divine love in the poetry of Hafez and Rumi. *Contemporary Literary Research*. 2021;13(2):83-102.
12. Mohammadi S. A comparison of the concept of love in the poetry of Hafez and Rumi. *Persian Language and Literature Studies*. 2017;8(3):89-108.
13. Abbasi K. A comparison of the manifestations of love in Hafez's Divan and Rumi's Masnavi. *Mystical Studies*. 2019;12(3):101-20.
14. Hosseini A. The reflection of mystical love in Hafez's ghazals. *Journal of Mystical Literature*. 2018;9(1):31-50.
15. Karimi H. Earthly and heavenly love in Hafez's ghazals. *Journal of Literary Criticism*. 2015;7(2):45-62.
16. Homai J. Mawlavi-nameh. Tehran: Zavvar; 1997.
17. Zarrinkoub A. Step by step until meeting God. Tehran: Elmi; 2005.
18. Ahmadi M. A study of the concept of divine love in Rumi's ghazals. *Literary Research*. 2016;12(2):55-74.
19. Mousavi R. Symbols of love in Rumi's poetry. *Persian Literature Research*. 2014;6(2):71-90.
20. Rezaei F. Manifestations of divine love in the Divan of Shams. *Research Journal of Mystical Literature*. 2019;10(2):67-86.